رویکرد

ترامپ نظم جهانی را تکه‌تکه کرد

مالکوم ترنبول*
ترجمه: زهراسادات آفرینی

از زمانی که دونالد ترامپ رئیس‌جمهور ایالات متحده بار دیگر قدرت را در دست گرفت، به نظم جهانی که امریکا پس از جنگ جهانی دوم ایجاد کرده بود، حمله کرد. او حاکمیت متحدان و شرکا را با تهدید به تصاحب گرینلند، الحاق کانادا و تسلط بر کانال پاناما به چالش کشید. از طرفی، جنگ تجاری جهانی ترامپ به گونه‌ای طراحی شده که به نفع امریکا و به ضرر همه شرکای تجاری‌اش باشد. او از توافق اقلیمی پاریس و سازمان جهانی بهداشت خارج شده و با تضعیف آژانس توسعه بین‌المللی امریکا، تعهدات دیرینه دوحزبی به توسعه بین‌المللی را کنار گذاشته است. برخورد او با اوکراین، موجب تحقیر طرف ضعیف‌تر و آسیب‌دیده و امتیاز دادن به متجاوز شده است. ترامپ به اصل «زور، قانون می‌آورد» باور دارد. خودش در آوریل در Truth Social نوشت: «قانون طلایی مذاکره و موفقیت: کسی که طلا دارد، قانون می‌گذارد.»

ترامپ، نقض ادعای امریکا را ثابت کرد

نظمی که امریکا پس از جنگ جهانی دوم بنا کرد، برای مقاومت در برابر همین منطق طراحی شده بود تا از گذر آن قدرتمندان نتوانند هر کاری دل‌شان می‌خواهند انجام دهند و ضعیفان مجبور به تحمل باشند، اما ترامپ برای چنین آرمان‌گرایی فرصت ندارد و در واقع دیدگاه بدبینانه‌ای را تأیید می‌کند که امریکا هرگز آن قدرت نوع‌دوست و آرمان‌گرایی که ادعا می‌کرد، نبوده است. برای کسانی که هنوز به امریکا به‌عنوان کشوری اصولگرا و سخاوتمند باور دارند، دوران ترامپ لحظه‌ای تلخ از تناقض ذهنی است. واقعیت دولت ترامپ، بی‌احترامی به قانون در داخل و خارج، زورگویی، لغو توافق‌ها و معاهدات، تهدید متحدان و نزدیکی به دیکتاتورها کاملاً مشهود است، ولی همه اینها همچنان باورکردنی نیستند. برخی خوش‌بینانه توجیه می‌کنند و می‌گویند: «شاید ترامپ در حال بازی شطرنج و اقداماتش بخشی از نقشه‌ای هوشمندانه است.» دیگران امیدوارند تا او به

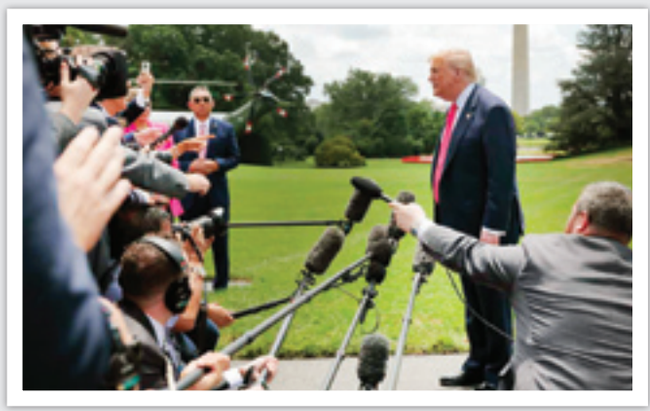

صورت متفاوتی مسیر وقایع را تغییر دهد و این مستلزم یک چرخش است، البته پیش از آنکه نمایش از کنترل خارج شود، اما در چنین زمانه‌ای، امید می‌تواند آرام‌بخش خطرناکی محسوب شود. ترامپ اکنون تبدیل به روالی جدید در واشنگتن شده است و دست‌کم تا انتخابات ریاست‌جمهوری بعدی، نشانه‌ای از بازگشت به حالت قبل دیده نمی‌شود.

حفظ زرادخانه‌های فرانسه

در دوران «اول امریکا»، ایالات متحده دیگر شریک امنیتی قابل اتکایی نیست. متحدان به این نتیجه رسیدند که باید بیشتر برای دفاع از خود تلاش کنند و این یعنی خرید تسلیحات پیشرفته‌تر، ذخایر بیشتر مهمات، جذب نیروی انسانی و افزایش توانایی عمل مستقل، بدون نیاز به هماهنگی با امریکا. آنها باید اتحادهایی با کشورهای همفکر دیگر غیر از امریکا بسازند و تقویت کنند. این اقدامات به معنای طرد امریکا نیست، بلکه دقیقاً همان چیزی است که دولت ترامپ از متحدان به دنبال آن است. جی دوی ونس معاون رئیس‌جمهور در آوریل، ژنرال دوگل فرانسوی که با وجود مخالفت واشینگتن، حاکمیت کامل نظامی فرانسه را حفظ کرد، ستود. دوگل همان کسی بود که زرادخانه هسته‌ای‌اش را حفظ کرد. ترامپ در ماه‌های آغازین دور دوم خود، عملاً در جنگ اوکراین جانب روسیه را گرفت و اوکراین را تحت فشار گذاشت تا شرایط مورد نظر پوتین را بپذیرد. این سیاست نه‌تنها به پایان جنگ کمک نکرد، بلکه نشان‌دهنده بی‌ثباتی اعتماد به امریکا بود. اروپا اکنون می‌داند که دیگر نمی‌تواند صرفاً به واشینگتن تکیه کند. رهبران اروپایی مانند دونالد توسک نخست‌وزیر لهستان، به‌درستی پرسیده‌اند: «چرا ۵۰۰میلیون اروپایی باید برای دفاع در برابر ۱۴۰میلیون روس به ۳۳۰ میلیون امریکایی نیاز داشته باشند؟»

شک به چتر امنیتی امریکا

در آسیا شرایط پیچیده‌تر است. چین در مقایسه با همسایگانش از قدرت بیشتری برخوردار است، اگرچه ترامپ هنوز در زمینه رهاکردن متحدان آسیایی تردید دارد، اما اظهارات ضدونقیض درباره تایوان و تحقیر صنعت آن، نشانه‌هایی نگران‌کننده است. از طرفی، چین تمرینات نظامی‌اش را شدت داده و گزینه حمله نظامی جدی‌تر از همیشه است. در این حین، سیاست داخلی تایوان شکننده است و تلاش برای افزایش بودجه دفاعی با چالش مواجه است. اگر امریکا تمایلی به درگیری نداشته باشد، ممکن است چین بدون حتی شلیک یک گلوله، تایوان را به تسخیر خود درآورد. کشورهایی مثل ژاپن و کره‌جنوبی اگر اعتمادشان به امریکا از بین برود، ممکن است به سوی استقلال هسته‌ای حرکت کنند و احتمالاً پایگاه‌های امریکایی در این کشورها به جای عامل بازدارنده، به نقطه ضعف تبدیل می‌شوند.

چین، برنده سیاست‌های امریکا

در جنوب شرق آسیا، کشورهایی مثل فیلیپین نیز با تهدید فزاینده چین مواجه‌اند، ولی در عین حال از حمایت قوی امریکا بی‌بهره مانده‌اند. استرالیا، همزمان که به امریکا نزدیک‌تر شده، شاهد کاهش اطمینان‌پذیری واشینگتن نیز بوده است؛ نمونه‌اش توافق زیردریایی‌های آکوس (AUKUS) است که احتمالاً هرگز به طور کامل عملی نخواهد شد، اما در حوزه تجارت، ترامپ با اعمال تعرفه‌های سنگین تلاش دارد شرکت‌ها را وادار به انتقال تولید به خاک امریکا کند. این سیاستی است که اصول اقتصادی را نادیده می‌گیرد. این کار، برخلاف منطق مزیت نسبی است. فقط تولیدکنندگان امریکایی را خوشحال می‌کند و به مصرف‌کنندگان ضربه می‌زند. ترامپ باور ندارد که تجارت باید دوسر برد باشد. اگر کشوری کسری تجاری داشته باشد، از نظر او بازنده است. چنین رویکردی ممکن است اقتصاد جهانی را وارد رکود کند - همانطور که یکی از نخست‌وزیران پیشین استرالیا در دیداری با ترامپ هشدار داد.

اعضای باقیمانده توافق تجاری اقیانوس آرام (که ترامپ از آن خارج شد) توانستند بدون امریکا آن را با نام جدید CPTPP احیا کنند. این توافق در حوزه‌هایی مثل تجارت دیجیتال، حقوق کار و برابری جنسیتی نیز قواعد الزام‌آور دارد و نمونه‌ای از توانایی کشورها برای ساخت نظم جهانی بدون حضور امریکاست. اروپا نیز به دنبال گسترش توافقات تجاری با آسیای جنوب‌شرقی و حتی پیوستن به CPTPP است. ژاپن و کره جنوبی نیز به چین نزدیک‌تر شده‌اند تا از شوک‌های واشینگتن مصون بمانند. همه اینها نتایج عجیب، اما واقعی سیاست‌های ترامپ است. چین بیش از هر کشور دیگری از سیاست‌های ترامپ سود می‌برد. سلطه دلار و قدرت مالی امریکا در حال تضعیف است، نه به خاطر عملکرد چین، بلکه به دلیل اقدامات امریکا. رفتار ترامپ با کشورهایی مثل استرالیا که متحدانی با کسری تجاری به نفع امریکا محسوب می‌شوند، نشان‌دهنده رویکردی صرفاً قدرت‌محور است. اگر «نور روی تپه» فقط برای امریکاست، ترامپ جهانی تاریک‌تر برای همه دیگر کشورها رقم زده است.

نخست‌وزیر استرالیا در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸- فارن افرز

> در دوران «اول امریکا»، ایالات متحده دیگر شریک امنیتی قابل اتکایی نیست و متحدان به این نتیجه رسیدند که باید بیشتر برای دفاع از خود تلاش کنند و این یعنی خرید تسلیحات پیشرفته‌تر، ذخایر بیشتر مهمات، جذب نیروی انسانی و افزایش توانایی عمل مستقل، بدون نیاز به هماهنگی با امریکا

دورنما

«رژیم منع اشاعه» از حمله به ایران فرو می‌پاشد

سنا احمد | ۲۱ ژوئیه ۲۰۲۵

حملات نظامی به ایران باعث آسیب به تأسیسات هسته‌ای شده، اما ممکن است عزم ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای را قوی‌تر کند. در پی این حملات به زیرساخت‌های هسته‌ای ایران، سؤالات مهمی درباره اعتبار نهادهای بین‌المللی و آینده اشاعه هسته‌ای در جهان مطرح شده است. در حالی که اسرائیل ادعا می‌کند برنامه هسته‌ای ایران تهدیدی فوری برای امنیت منطقه‌ای است، پرسش کلیدی این است: آیا حمله به ایران، تضمین می‌کند که این کشور در آینده از توسعه توانایی‌های هسته‌ای دست می‌کشد؟

اسرائیل تحت عنوان «حمله پیشگیرانه» به تأسیسات هسته‌ای ایران حمله کرد؛ مفهومی که در حقوق بین‌الملل به‌شدت محل بحث است. اسرائیل مدعی است که توانایی‌های هسته‌ای و موشکی ایران، تهدیدی قریب‌الوقوع هستند، اما پیش از این حمله، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) اعلام کرد که هیچ مدرکی از وجود برنامه تسلیحات هسته‌ای اعلام‌نشده در ایران وجود ندارد و تأیید کرد که ایران در حال حاضر سلاح هسته‌ای ندارد. با این حال، پس از خروج امریکا از توافق هسته‌ای (برجام)، ایران مفاد مربوط به غنی‌سازی را نقض کرد و سطح غنی‌سازی خود را تا ۶۰درصد افزایش داد، اما اورانیوم غنی‌شده تا این سطح، هنوز به درجه تسلیحاتی نرسیده و تهدیدی فوری محسوب نمی‌شود. حتی اگر ایران یک یا دو سال تا ساخت سلاح هسته‌ای فاصله داشته باشد، این موضوع هنوز دلیلی برای حمله نظامی نیست. اگر هدف واقعاً جلوگیری از ساخت سلاح هسته‌ای باشد، راه‌حل بازگرداندن ایران به برجام است نه اقدام نظامی یک‌جانبه. این حملات فقط به‌طور موقت برنامه هسته‌ای ایران را متوقف کرده‌اند و آن را از بین نبرده‌اند. کارشناسان معتقدند این حملات تنها پیشرفت ایران را یک تا دو سال به تعویق انداخته‌اند. در مقابل، برجام توانست غنی‌سازی اورانیوم را متوقف کرده و قابلیت‌های ایران برای ساخت بمب را به‌مدت ۱۰ تا ۱۵ سال به‌شدت محدود کند. امروزه ایران حدود ۴۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی‌شده ۶۰ درصد دارد. اگر دولت ترامپ از برجام خارج نمی‌شد، احتمالاً ایران هیچ‌گاه این میزان غنی‌سازی را انجام نمی‌داد. اکنون ایران، به‌مراتب بیشتر از سال ۲۰۱۸ به ساخت سلاح هسته‌ای نزدیک شده است. این مسئله نشان می‌دهد که دیپلماسی، نه اقدام نظامی، راه‌حل مؤثر و پایدار برای مهار هسته‌ای است.

تنها راه عملی و پایدار برای جلوگیری از اشاعه، بازگرداندن ایران به توافقی تازه است. راه‌حل، انجام حملات بیشتر که ایران را تشویق به دستیابی سریع‌تر به بمب می‌کند نیست، بلکه باید به میز مذاکره بازگشت. اگر جهان واقعاً می‌خواهد از هسته‌ای شدن ایران جلوگیری کند، باید به یاد داشته باشد که این‌بار «قلم از شمشیر قوی‌تر است.»

> پیام پنهانی رویکرد حمله به تأسیسات هسته‌ای این است: «یا بمب بساز یا بمباران می‌شوی» و این رویکرد تلاش‌های جهانی برای جلوگیری از اشاعه را تضعیف کرده و پیامدهای فاجعه‌بار بلندمدتی دارد

چرا حمله به ایران، مانع برنامه هسته‌ای آن نمی‌شود؟

در بحبوحه مذاکرات هسته‌ای میان امریکا و ایران، اسرائیل به سه سایت هسته‌ای نطنز، فردو و اصفهان حمله کرد. کارشناسان معتقدند که این حملات خسارات قابل توجهی به تأسیسات وارد کرده‌اند، اما ارزیابی دقیق خسارات همچنان نامشخص است. امریکا از ۱۴ بمب سنگرشکن برای هدف‌گیری دقیق استفاده کرده است. پس از این حملات، مجلس ایران همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را به حالت تعلیق درآورد. گمانه‌زنی‌هایی وجود دارد که مجلس در حال تدوین طرحی برای خروج از پیمان NPT (پیمان عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای) است. اگر ایران از این معاهده خارج شود، پایه‌های رژیم جهانی عدم اشاعه دچار لرزش خواهد شد. برای بیش از دو دهه، NPT توانسته تولید بیشتر سلاح‌های هسته‌ای را محدود کند. خروج ایران، مهم‌ترین تخطی از این پیمان پس از خروج کره‌شمالی در سال ۲۰۰۳ و آزمایش بمب در ۲۰۰۶ خواهد بود.

این نشان می‌دهد که تحمیل و اجبار، فقط موضع ایران را سرسخت‌تر می‌کند و این کشور به این نتیجه می‌رسد که تنها با داشتن سلاح هسته‌ای می‌تواند از خود دفاع کند. همانگونه که بازدارندگی هسته‌ای کره‌شمالی باعث شد هیچ کشوری جرأت حمله به آن را نداشته باشد. اگر ایران سلاح هسته‌ای تولید کند، ممکن است کشورهای دیگری مانند عربستان نیز به دنبال بمب بروند و این مسئله باعث آغاز یک چرخه اشاعه هسته‌ای در منطقه شود.

برای توقف برنامه هسته‌ای ایران، برخی مقامات نظامی امریکا بر این باورند که باید به ایران حمله کرده، آن را اشغال و همه تأسیسات را نابود کرد – که این راهکار بسیار بعید و غیرممکن است. راهکار واقع‌بینانه، توافقی است که در آن ایران متعهد شود غنی‌سازی را از ۶۰ یا ۹۰ درصد فراتر نبرد. در پی حملات اخیر، مدیرکل آژانس اعلام کرد، ایران می‌تواند برنامه خود را بازسازی کند، دانشمندان کشته شده را جایگزین کرده و تخصص فنی را بازیابد. افزون بر این، اگر ایران پیش از حمله موفق به ذخیره مقدار زیادی اورانیوم غنی شده (مثلاً ۴۰۰ کیلوگرم) شده باشد، زمان لازم برای ساخت بمب کاهش خواهد یافت. نابودسازی برنامه هسته‌ای ایران با بمباران ممکن نیست. بلکه راهکارهای دیپلماتیک مانند ایجاد «منطقه عاری از سلاح هسته‌ای در خاورمیانه» یا توافقاتی مانند برجام اثربخش‌تر بوده‌اند.

چرا حمله ایده بدی است؟

چنین حملاتی جلوی ایران را از دستیابی به سلاح هسته‌ای نمی‌گیرد، بلکه تمایل ایران به ساخت بمب را بیشتر کرده است، زیرا ایران به این نتیجه رسیده که تنها سلاح هسته‌ای می‌تواند از آن در برابر حملات مشابه محافظت کند. اقدامات نظامی تنها حس ناامنی ایران را تشدید کرده و آن را به داشتن سلاح هسته‌ای برای مقابله با انحصار هسته‌ای اسرائیل در منطقه سوق داده است. حتی تزاچی هنگبی مشاور امنیت ملی اسرائیل نیز گفته است: «هیچ راهکار نظامی مؤثری وجود ندارد، زیرا حملات هوایی به‌تنهایی کافی نیستند و برخی از تأسیسات ایران در عمق زمین هستند. فقط مجموعه‌ای از حملات سنگین می‌تواند آنها را نابود کند.»

در گذشته، اسرائیل رویکرد مشابهی را با حمله به راکتور اوسیراک عراق و راکتور سوریه پیش گرفت و همیشه این موارد را نمونه‌های موفق معرفی می‌کند، اما در واقعیت سیاست بین‌الملل، توانایی اهمیت دارد نه نیت. در زمان حمله به اوسیراک، عراق توانایی تولید بمب نداشت و راکتور، پژوهشی و تحت نظارت آژانس بود. عراق از سال ۱۹۷۲ عضو NPT بود، پس احتمال ساخت بمب صفر بود.

جالب اینکه حمله اسرائیل به اوسیراک باعث شد صدام علاقه بیشتری به ساخت بمب پیدا کند و برنامه مخفی هسته‌ای خود را آغاز کند. پیام پنهانی این رویکرد چنین است: «یا بمب بساز یا بمباران می‌شوی.» این رویکرد تلاش‌های جهانی برای جلوگیری از اشاعه را تضعیف کرده و پیامدهای فاجعه‌بار بلندمدتی دارد. حمله به تأسیسات صلح‌آمیز هسته‌ای، اعتبار آژانس، سازمان ملل و کل رژیم NPT را تضعیف می‌کند و اعتماد دولت‌ها به نهادهای بین‌المللی را از بین می‌برد. وقتی کشوری غیرعضو به کشوری عضو حمله می‌کند، واقعیتی تلخ را آشکار می‌کند: عضویت در NPT تضمینی برای حفاظت در برابر حملات نیست. چنین حملاتی الگوی خطرناکی ایجاد می‌کند و ممکن است کشورهای دیگر مانند کره‌شمالی هم به بهانه «تهدید فوری» اقدام مشابهی علیه کره‌جنوبی یا ژاپن انجام دهند. اگر چنین حملاتی ادامه پیدا کنند، تمایل کشورها برای داشتن سلاح هسته‌ای بیشتر می‌شود. از همین رو، کشورهایی که فاقد سلاح هسته‌ای هستند باید تحت حمایت «تضمین‌های امنیتی منفی» (NSA) قرار گیرند.

اگر کشورها مکانیسم‌های دیپلماتیک را کنار گذاشته و به اقدامات نظامی یک‌جانبه متوسل شوند، کل رژیم جهانی عدم اشاعه فرو خواهد پاشید و کشورها برای حفظ امنیت خود، به دنبال بازدارندگی هسته‌ای خواهند رفت. این امر زمینه‌ساز موج جدیدی از اشاعه هسته‌ای خواهد بود.

در نتیجه، اگر دولت‌های هسته‌ای به رفتارهای بی‌پروا ادامه دهند، کشورهای فاقد سلاح نیز به این نتیجه خواهند رسید که تنها سلاح هسته‌ای می‌تواند منافع ملی و حاکمیت‌شان را حفظ کند. بنابراین حمله به تأسیسات هسته‌ای نباید به «رویه‌ای عادی» تبدیل شود.

منبع: Conversation
ترجمه: دستیار chatgpt-AI

چالش

اسرائیل سوریه را تقسیم شده می‌خواهد

علی معموری

درگیری‌ها در سوریه شدت گرفته و اسرائیل حملات هوایی خود را علیه همسایه شمالی‌اش آغاز کرده است. این حملات در پی ماه‌ها تنش در جنوب سوریه میان اقلیت دروزی و نیروهای وابسته به دولت جدید دمشق رخ داده است. اخیراً درگیری‌هایی شکل گرفته که باعث شده اسرائیل برای دفاع از دروزی‌ها، با هدف قراردادن پایگاه‌های دولتی، تانک‌ها و تسلیحات سنگین، حملات هوایی انجام دهد.

آمیشای چیکلی وزیر اسرائیلی، احمد الشرع رئیس‌جمهور سوریه را «تروریست، قاتل وحشی و کسی که باید فوراً از بین برود» خوانده است. با وجود این اظهارات تحریک‌آمیز، آتش‌بس برقرار شده و فعلاً درگیری‌ها متوقف شده‌اند. نیروهای سوری شروع به عقب‌نشینی تسلیحات سنگین از منطقه و نیروهای دروزی نیز با تعلیق مقاومت مسلحانه موافقت کرده‌اند تا ارتش بتواند کنترل شهر اصلی دروزی‌ها، یعنی السویداء را مجدداً به دست گیرد.

دروزی‌ها چه می‌خواهند؟

دروزی‌ها اقلیت مذهبی کوچکی هستند که جمعیت آنها بیش از یک میلیون نفر تخمین زده می‌شود و عمدتاً در مناطق کوهستانی لبنان، سوریه، اسرائیل و اردن ساکن هستند. در سوریه، جمعیت آنها حدود ۷۰۰ هزار نفر (از جمعیت حدود ۲۳ میلیونی کشور) تخمین زده می‌شود که عمدتاً در استان جنوبی السویداء زندگی می‌کنند که پایگاه سنتی آنهاست.

از زمان آغاز طغیان علیه رژیم اسد در سال ۲۰۱۱، دروزی‌ها توانسته‌اند تا حدودی خودمختاری داشته باشند و منطقه خود را از تهدیدات گوناگون، از جمله داعش و دیگر گروه‌های جهادی دفاع کنند. پس از سقوط بشار اسد در اواخر سال گذشته، دروزی‌ها - همراه با دیگر اقلیت‌ها مانند کردها در شرق و علوی‌ها در غرب - خواستار فدرالی شدن کشور شده‌اند. آنها از مدلی غیرمتمرکز حمایت می‌کنند که به جوامع منطقه‌ای خودمختاری بیشتری بدهد، اما دولت انتقالی دمشق در پی برپایی یک دولت متمرکز است و می‌کوشد کنترل کامل سراسر سوریه را دوباره در دست گیرد. این اختلاف بنیادین موجب درگیری‌های دوره‌ای میان نیروهای دروزی و نیروهای وابسته به دولت شده است. با وجود آتش‌بس موقت، تنش‌ها همچنان بالاست و از آنجا که ریشه‌های اختلاف حل نشده باقی مانده‌اند، بسیاری انتظار دارند درگیری‌ها به‌زودی از سر گرفته شود.

چرا اسرائیل دخالت می‌کند؟

سقوط اسد فرصتی راهبردی برای اسرائیل ایجاد کرده تا نفوذ خود را در جنوب سوریه گسترش دهد. دخالت اسرائیل دو دلیل اصلی دارد؛

۱- تأمین امنیت مرز شمالی

اسرائیل خلأ قدرت در جنوب سوریه را تهدیدی بالقوه می‌داند، به‌ویژه احتمال شکل‌گیری گروه‌های ضداسرائیلی در نزدیکی مرز شمالی‌اش. در جریان درگیری‌های اخیر، ارتش اسرائیل اعلام کرده که اسرائیل اجازه نخواهند داد تهدیدی نظامی در جنوب سوریه شکل بگیرد و علیه آن اقدام خواهد کرد. همچنین بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر گفته که اجازه نخواهد داد نیروهای سوری به جنوب دمشق وارد شوند: «ما در حال اقدام برای جلوگیری از آسیب به دروزی‌ها و تضمین غیرنظامی شدن مناطق مرزی با سوریه هستیم.» در همین راستا، نیروی هوایی اسرائیل حملاتی گسترده به زیرساخت‌های نظامی سوریه انجام داده و پایگاه‌ها، هواپیماها، تانک‌ها و تسلیحات سنگین را هدف قرار داده است. این عملیات‌ها با هدف جلوگیری از تقویت ظرفیت نظامی‌ای انجام می‌شود که ممکن است در آینده از خاک سوریه علیه اسرائیل استفاده شود.

۲- حمایت از سوریه‌ای فدرال

اسرائیل از دو اقلیت متحد خود در سوریه – کردها در شمال‌شرق و دروزی‌ها در جنوب – در تلاش برای ساختار فدرالی حمایت می‌کند. سوریه‌ای تقسیم‌شده براساس خطوط قومی و مذهبی از نظر برخی سیاست‌گذاران اسرائیلی راهی برای حفظ سلطه اسرائیل در منطقه محسوب می‌شود. این چشم‌انداز بخشی از آن چیزی است که برخی مقام‌های اسرائیلی از آن با عنوان «خاورمیانه جدید» یاد می‌کنند – جایی که ثبات منطقه‌ای و عادی‌سازی روابط از طریق تغییر مرزها و اتحادهای جدید شکل می‌گیرد. گیدئون ساعر، وزیر خارجه اسرائیل، اخیراً این راهبرد را تکرار کرده و گفته است: «یک دولت سوری واحد با کنترل و حاکمیت مؤثر بر تمام خاکش غیرواقع‌گرایانه است. برای اسرائیل، مسیر منطقی پیش‌رو، اعطای خودمختاری به اقلیت‌های مختلف سوریه در چارچوب یک ساختار فدرالی است.»

نقش ایالات متحده چیست؟

طبق گزارش‌های تأیید نشده، واشینگتن به‌صورت غیررسمی از اسرائیل خواسته حملات نظامی به سوریه را کاهش دهد تا از تشدید درگیری‌ها و بی‌ثباتی منطقه‌ای جلوگیری شود. امریکا در حال افزایش حمایت از رژیم جدید سوریه است تا به بازپس‌گیری کنترل کشور و ایجاد ثبات کمک کند.

همچنین نشانه‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه امریکا و متحدانش، دولت سوریه را به عادی‌سازی روابط با اسرائیل تشویق می‌کنند. گزارش‌ها حاکی از آن است که تل‌آویو مذاکراتی با رژیم جدید به رهبری الشرع انجام داده درباره امکان پیوستن سوریه به توافقات ابراهیم (توافق‌های دیپلماتیک میان اسرائیل و چند کشور عربی) که رژیم دمشق نیز نسبت به آن گشایش نشان داده است.

تام باراک، فرستاده ویژه امریکا، در مورد درگیری‌های اخیر اظهار نگرانی کرده و خواستار کاهش تنش شده و بر ضرورت رسیدن به «نتیجه‌ای صلح‌آمیز و فراگیر برای همه طرف‌ها – از جمله دروزی‌ها، قبایل بدوی، دولت سوریه و نیروهای اسرائیلی» تأکید کرده است. با توجه به شکاف‌های عمیق سیاسی، اهداف متضاد منطقه‌ای و خواسته‌های تحقق‌نیافته اقلیت‌ها، بعید است ناآرامی‌های جنوب سوریه به این زودی پایان یابد. با وجود آتش‌بس موقت دیگر، تنش‌ها پابرجاست و احتمال درگیری‌های تازه همچنان بالاست.

ترجمه: دستیار chatgpt-AI
منبع: Conversation
۱۵ ژوئیه ۲۰۲۵
پژوهشگر مطالعات خاورمیانه، دانشگاه دیکین